

12

نتیجه

با فرا رسیدن سال 750 امپراتوری **مسلمان** به مرزهای رسید که کم و زیاد برای 300 سال آینده ثابت میماند. تنها تسخیر قابل ملاحظه در این دوران **سیسیلی** و **کرت** در دریای **مدیترانه** بود. در بزرگی و جمعیت بطور کلی مانند امپراتوری روم در اوج خود در قرن هشتم بود؛ تنها **تنگ چین** میتوانست با آن برابری کند. تقریباً نیمی از سرزمینی که با خلیفه از **دمشق** قانون ورزی میشد در اولین سه قرن بعد از میلاد با روم قانون ورزی شده بود. اینها شامل **سوریه، فلسطین، مصر، شمال آفریقا** و **اسپانیا** میشدند. البته، **رومی ها فرانسه، بریتانیا، ایتالیا، بالکان و ترکیه** را همچنین قانون ورزی میکردند و در حالیکه **فرانسه، ایتالیا و ترکیه** همه آنها از حمله های غارتگرانه **مسلمانها** و بعضی وقتها اشغال موقتی رنج برده بودند لیکن هرگز آنها زیر قانون ورزی **عرب** نرفتند. از جهت دیگر خلافت شامل **عراق، ایران، ماورای آمودریا** و **سند** بود مکان هایی که همواره بیرون از مرزهای پیشواره روم بود.

محدوده امپراتوری روم با استحکامات نظامی پیشواره مرزی تحکیم و معین شده بود. بعضی زمان ها، همانند **دیوار هادینگ** در شمال **بریتانیا**، اینها واقعاً دیوار سنگی ممتد بودند با قلعه هایی که با تواتر معینی قرار داشتند. در مرزهای متعددی، در **صحرای سوریه** و **اردن** برای نمونه خطی با استحکامات نظامی نبود اما شبکه ای از دژهای کوچک و استحکامات نظامی وجود داشت تا به پادگان ها پناه دهند و از حاشیه صحرا پاسداری کنند. امپراتوری ابتدائی **مسلمانها** خط مرزی با استحکامات نظامی را همانطور فراگرد نکرد (توسعه نداد). در مکانهای زیادی مرز بطور مبهمی معین شده بود، و در مکانهای دیگر در صحرا گم میشد. تنها در چند ناحیه در مرزهای **آناتولی** در امپراتوری **بیزانتین**، برای نمونه، یا در مکانهایی که قرارگاه های **مسلمانها** و **مسیحی ها** رود روی یک دیگر بودند در **دره ابروی شمالی (بالانی)** در **اسپانیا**، در آنجا مرزهایی با استحکامات نظامی بود که **مسلمانها** را از غیر **مسلمانها** جدا میکرد.

دریای **مدیترانه مسلمانها** را از دشمنان بلقوه زیادی در شمال و غرب جدا میکرد. در دو قرن پس از تسخیر اولیه، سواحل **مدیترانه ای** دنیای **مسلمان** تقریباً کاملاً از حمله در امان بودند. تنها گاه گاهی **ناوگان بیزانتین** ترتیبی میداد تا به بندرهای **لونت** و **مصر** حمله های غارتگرانه بکند، در حالیکه آنها ممکن بود غارت کنند و بسوزانند اما هرگز قادر نبودند حضور دائمی را برجا کنند.

پیشواره مرزی شمالی **ال اندلس، اسپانیای مسلمان،** در امتداد کوه پایه های **پیرینی** و کوهستانهای **کنتابراین** در غرب قرار داشت و تقریباً دقیقاً تابواره ای 1000 متری را دنبال میکند. **مسلمانها** با یک ردیف از شهرهای مستحکم شده نظامی دفاع میشدند - **هوسکا، زارگوزا، تودیلا، کالاتایود، مادرید، تالیورا** - معمولاً با دیوارهای **رومی** حمایت میشدند. در **پرتقال** و غرب **اسپانیا** بنظر میرسد کمربند پهناوری بود که سرزمین

آدم ها نبود بین دژهای پرت افتاده اسلام و پادشاهی کوچک مسیحی در پناه کوهستان های **کنتابراین**، و دورتر در شرق در دره **ابرو**، قلعه های دور افتاده مسیحی و **مسلمان** تنها با چند کیلو متر از هم جدا میشدند.

در شمال **آفریقا** از **مراکش** در باختر تا **مصر** در خاور مرزهای کشور **مسلمان** در امتداد حاشیه شمالی کویر صحرا قرار داشت. همچنین در **مصر** کویر مرز بود. در دره **نیل** قانون ورزی **مسلمان** در **اسوان** پایان میافت. در اینجا دیپلماسی با **نوبینها** باریکه ای را محفوظ کرده بود و مرزی بود که براحتی از آن دفاع میشد. دور **عربستان**، در امتداد خلیج **پارس** و سواحل **ایرانی** دریای **هند**، ساحل دریا مرز را تشکیل میداد و، باوجود شدت گرفتن گاه گاهی دزدی دریائی، دنیای **اسلام** هرگز از این جهت تهدید نشد.

در **سند** موقعیت پیچیده تر بود. قانون ورزی **مسلمان** در شمال **مولتان** ناپدید میشد اما بنظر میرسد پیشواره مرزی نسبتاً صلح آمیز بود؛ مطمئناً در آنجا نشانه ای از استحکامات نظامی اصلی یا بجا شدن پادگان برای دفاع از سرزمین **مسلمان** نبود. موقعیت در **افغانستان** مدرن مانند همیشه خیلی بیشتر پیچیده بود. **مسلمانها** تعدادی موضعی در زمین های کم ارتفاع در شمال و جنوب **هندوکش** نگه داشته بودند. **باست**، **هرات**، **بلخ** همه کم و زیاد شهرهای پیشواره مرزی بودند، اما مردم تسخیر نشده کوهستانها بیشتر یک آزاردهنده گاه گاهی بودند تا مبارزه جوئی جدی برای قانون ورزی **مسلمان**.

در **آمودریا** و **سیر دریا** مرز آنچنان با خط روی نقشه معین نمیشد تا مکانهای زیر اختیار، **مسلمانها** شهرها را نگه میداشتند و در این مکانها سکونگری میکردند درحالیکه **ترک** ها در صحرا پرسه میزدند. در مکانهای زیادی **مسلمانها** در **ریات** برجا شدند، دژهایی که در آن ساکن شده بودند و از آن با قاضی ها دفاع میکردند، جنگجویانی که خود را وقف خدمت به **اسلام** کرده بودند.

در **قفقاز** دوباره خط تاب واره 1000 متری بود که محدوده اختیار **مسلمان** را معین میکرد. آنها به دشت ها و دره های رودخانه ای تا دور دست **تفلیس** در قلب کوهستانها تحکم داشتند، اما قله های برفی جبال پر ارتفاع جلوی آنها را گرفته بود تا بیشتر بروند و آنچه حالا دشت های

جنوب **روسیه** است و رای قدرت آنها باقی ماند. تنها در باختر **قفقاز** جائیکه کوهستانها در کناره دریای **مازندران** کم ارتفاع میشوند مرزی با استحکامات نظامی وجود داشت. دژ سنگی بزرگی که حالا بنام **دریند** شناخته میشود اما **عربها** آنرا **باب الابواب** (درواز دروازه ها) مینامیدند بوسیله **ساسانیان** برای نگهبانی مرز برجا شده بود که آن با **مسلمانها** گرفته شد، در تاریخی خیلی زود یک پادگان **عرب** در آنجا برجا شد. ماورای **دریند** زمین های دشتواره جنوب **روسیه** قرار دارند، که زیر تحکم مردمان **ترک** بود، **قزاقها** کسانی هستند که هر چند وقت حمله های غارتگرانه به مکانهای **مسلمانها** در جنوب میکردند.

پیشواره مرزی امپراتوری **بیزانتین** در جنوب باختری **اناتولی** از تمام مرزهای دنیای **اسلام** بیشترین استحکامات نظامی را داشت و جای یگانه ای در هوشیاری **مسلمانها** اشغال کرده بود.¹ با فرا رسیدن سال 700 این پیشواره مرزی تقریباً ساکن بود. دوباره **مسلمانها** زمین های کم ارتفاع

را در اختیار داشتند در حالیکه کوهستانهای بلند تر از 1000 متر در دست **بیزانطینی ها** بود. **بیزانطینی ها**، باوجود شکست شان در زمان اولین تسخیر، دشمن برتر باقی ماندند، تنها نیروئی که **مسلمانها** احساس میکردند در شرایطی برابر با آنها رقابت میکردند. تنها در میان مردمانی که در مرزهایش زندگی میکردند، **بیزانطینیها** دستگاه دولتی بشدت فراساخته داشتند، یک ارتش منظم، یک دین کشوری و یک امپراتور کسیکه میتوانست در شرایط برابری جواب خلیفه را بدهد. **مسلمانها** میدانستند که آنها تنها دارنده دین حقیقی هستند، اما دست کم بعضی از آنها همچنین میدانستند از فرهنگ، فلسفه و دانش **یونانی** خیلی چیزها دارند که یاد بگیرند.

بیدرنگ در سالهای بعد از تسخیر استانهای **مسلمان سوریه** و **جزیره** که با امپراتوری **بیزانطین** هم مرز بودند، پیش واره مرزی سیالی بودند و با نبودن سرزمین انسانها تا خط مرزی مستحکم نشان گذاری شده بودند. مکانهای کم ارتفاع و بالقوه ثروتمند **سیسیلی** در شمال شرقی گوشه **مدیترانه**، عملاً متروک شد. بمرور، در قرن هشتم، **مسلمانها** دژهای پیشواره مرزی برجا کردند، که با مردانی دفاع میشد که از پول دولت بانها پرداخت میشد. در آنجا دیواری نبود اما یک ردیف شهرها با استحکامات نظامی بود **تاراس** در خاور تا **مالاتیا** در باختر، که در آنها پادگانهای **مسلمانها** برجا شد. این قرارگاه های دور افتاده همیشه در دشتها و دره های رودخانه ای بودند: کوهستانهای **تاراس** و ضد **تاراس** به **بیزانطین** تعلق داشت. از این دژها بود که **مسلمانها** برای حمله های غارتگرانه تابستانی و گاه گاهی زمستانی خود به سرزمینهای **بیزانطین** براه میافتادند. اغلب اینها بفرز میشد به چیزی نه بیشتر از دزدی گله **حیوانات** اما بعضی وقتها ستیزهای اصلی بود. این تنها جنگهایی بود که خلیفه ها و وارث های آنها فعالانه در آنها شرکت میکردند، و خیلی از این ستیزه جوئی ها تقریباً شخصیت یک مراسم دینی را داشت، خلیفه **مسلمانها** را بر ضد دشمن موروثی آنها رهبری میکرد.

بطورکلی، امپراتوری **مسلمان** از فشار خارجی که امپراتوری روم را تهدید میکرد در **راین**، **دانوب** و پیشواره های مرزی **فرات** رنج نمیبرد. **مسیحی ها** از شمال **اسپانیا**، **قزاقها** از دشواره های جنوب **روسیه** و **ترک ها** در ورای **آمو دریا** ممکن بود گاه گاهی حمله های غارتگرانه به سرزمین های **مسلمان** بکنند، اما ضربه آنها محدود بود، و میتوانست با ساکنان **بغداد** و **قاهره** دفع شود. امپراتوری که با تسخیر بزرگ **عرب** برجا شد از جهت اقتصادی خود کفا بود و از جهت نظامی بخود اطمینان داشت. در قرنهای نهم و دهم، این اجتماع **اسلامی** بعد از سقوط دولت مرکزی بجاماند از یک راهی که امپراتوری روم باختری، قرن پنجم، که با اشغال بربرها تهدید میشد، نتوانسته بود بجا بماند.

پیروزمندی های تسخیرهای **عرب**

حالا وقت آن است که برگردیم به سوالی که بوسیله **جان بار پنکی** پرسیده شد که با آن این کتاب آغاز شد: چرا تسخیر **عرب** آنچنان تند و بدوردست ها رسید و چرا آنها به آنچنان همیشگی منجر شد؟

اجازه بدهید با نگاه کردن به سرزمینی که آنها تسخیر کردند آغاز کنیم تا ببینیم چگونه و از چه راهی آنها آسیب پذیر بوده اند. در آنجا عوامل دراز مدتی در کار بودند، که مشکل است مجزا و دارای صلاحیت شوند، اما مطمئناً مهم بودند. پائین رفتن منحنی جمعیت ممکن است در اینجا بر اهمیت باشد. البته، ما عددهای اندکی برای جمعیت این دوران داریم، اما کوبشی که با منابع متفاوت داده میشود این است که مکانهایی که تسخیر شدند از کم شدن جمعیت در قری که پس از پدیدار شدن اولین طاعون تب زار در دنیای **مدیترانه** در سال 540 رنج میبردند، و اینکه این از دست رفتن جمعیت در شهرها و دهکده ها بیشتر جدی بود. بنظر میرسد آرتشهای **عرب** بعضی وقتها در سرزمین های خالی حرکت میکردند. تسخیر تند سرزمین گسترده **ایران** و شبه جزیره **ایبیریا**، با مقاومت اندک بوسیله مردم، این را پیشنهاد میکند. این واقعیت که بیشتر غنیمت گرفته شده در جنگ بشکل انسان های اسیر شده بود دوباره پیشنهاد میکند مردم ارزش زیادی داشتند. وقتیکه **پارسی ها آنتیوچ** را در 540 یا **آپامی** را در 573 تسخیر کردند شمار بزرگی از شهروندان را اخراج کردند تا در شهرهای جدید و درحال گسترش امپراتوری **ساسانیان** سکونگری کنند، سیاستی که معقول بنظر میرسد چنانچه در آنجا کمبود جمعیت باشد. شمار بزرگ برده های گرفته شده در شمال **افریقا** و به خاور میانه برده شده نشان میدهد که مردم با ارزش و شاید کم یاب بودند. سرنوشت سه تا از مهمترین شهرهای دنیای از دست رفته **رومی** این را بروشنی بنمایش میگذارد. **آنتیوچ** با حداقل مقاومت تسلیم شد، احتمالاً در 636؛ بنظر میرسد **کارتاژ** بیشتر عمدتاً غیر مسکونی شده بود وقتیکه **مسلمانها** در نهایت آنرا در 698 اشغال کردند؛ **تولیدو** باوجود موقعیتش بعنوان پایتخت **ویسگوگوتیک** بودن و استحکامات نظامی طبیعی عالی، نتوانست ارتشهای **مسلمان** را برای مدت درازی در 712 بتاخیر بباندازد. گواهی پائین رفتن منحنی جمعیت پراکنده و اغلب غیر مستقیم است، اما در پایان بنظر قانع کننده میاید. این تنزل البته علت تسخیر **عرب** نبود، اما اینکه ارتشهای **عرب** در راه با شماره زیاد ساکنان جمعیت شهرها که از دیوارها نگهداری کنند، و کسانیکه مصمم باشند مقاومت کنند و جلوی آنها را بگیرند، ممکن بود بدین معنی باشد که مقاومت کمتر درنده وار بوده است. شاید تنها ما در ماورای **آمودریا** است که نوعی مقاومت انباشته شده با روح پیدا میکنم با مردم محلی بشدت تحریک شده.

بهمراه این عوامل دراز مدت، در آنجا اثر کوتاه مدت مکانی جنگ و تغییر نیز همچنین باعث شد بود. از زمانیکه **کراسوس** و نیروهایش بوسیله پارتی ها در 53 پیش از مسیح شکست داده شدند در آنجا ستیزه جوئی های فراوانی بین امپراتوری های **رومی** و **ایرانی** بود، لیکن جنگی که بعد از کشتن امپراتور موریس در 602 در گرفت بیشتر بدرزا کشید و ویرانگر بود. پیشروی جاروگرانه **پارسی ها** در میان سرزمین امپراتوری **بیزانتین** در سطوح زیادی در اجتماع آن تاثیر گذاشت و اختیار امپراتوری **بیزانتین** را بر سرزمین خاور نزدیک ویران کرد. این ارتباط با **بیزانتین** را برید؛ فرمانداری دیگر منصوب نشد، ارتشهایی دیگر اعزام نشدند و مالیات از آن ببعد پرداخت نشد. کلیسای **ارتدوکس کلسدورین** پشتیبانی امپراتوری را از دست داد و یک فرقه **مسیحی** در میان تعداد زیادی از فرقه های دیگر شد. خیلی از مردان کلیسا و افراد برگزیده دیگر برای امنیت نسبی به شمال **افریقا** و **ایتالیا** فرار کردند. کارهای باستان شناسی پیشنهاد میکند که، دست کم در **آناطولی**، پیش روی ارتش **پارسی** خرابی گسترده ای در زندگی شهری ببار آورد و اینکه مردم شهرهای ذقیمت در دشتها را رها کردند تا در قلعه های کوهستانی

پناه بگیرند.² فرا رسیدن تجدید اختیار امپراتوری بیزانتین تنها یکی دو سال پیش از این بود که ارتشهای عرب رژه وارانیه از مدینه حرکت کردند، و در بیشتر مکانها ممکن بود هیچ نیروی نظامی بیزانتینی و ساختار دولتی در آنجا اصلاً نبوده باشد.

مشخصه جدا کننده این "آخرین جنگ بزرگ عهد عتیق" این بود که آن هر دو امپراتوری بزرگ را با درندگی یکسانی ویران کرد. اشغال امپراتوری پارسی با هراکولس به همان اندازه ویرانگر بود که اشغال پارسی امپراتوری بیزانتین بود؛ آتشکده بزرگ درشیز، جائیکه پادشاهان ساسانی به تخت مینشستند، ویران شد و کاخ پادشاهی در دستگرد غارت و ویران شد. از آن حیاتی تر، پادشاه بزرگ خسرو دوم (628-592) بوسیله تیمسارهای خودش کشته شد. سلسله ساسانیان، بی شباهت به بیزانتین، رسماً کشور یک سلسله بود؛ حمله هراکولیس شأن سلسله و اطمینان برگزیدگان پارسی قانون ورز را از بین برد. ستیز داخلی در میان افراد خانواده پادشاهی باعث یک دوران بی ثباتی بزرگ شد. در زمانیکه یزدگرد سوم (51-632) بطور گسترده ای بعنوان شاه پذیرفته شد، پیش از آن ارتش های عرب به پیشوازه های مرزی عراق حمله میکردند.

موفقیت تسخیر همچنین یاری شد با مجادله جانشینی که دولت بیزانتین را پس از مرگ هراکولیس در فبریه 641 فلج کرد. بنظر میرسد جنگ قدرت در دربار بیزانتین مستقیماً مسئول بود وگرنه از جهات دیگر برای کوتاهی کردن از انباشتن عملیات دفاعی موثر از مصر غیر قابل توضیح بود. اگر هراکولیس با یک امپراتور پر انرژی و توانا جانشین میشد، ممکن بود بیزانتینها توانائی انباشتن یک ضد حمله در سوریه و یا در امتداد سواحل مدیترانه را میداشتند، بویژه در دوران بهم ریخته پس از کشتن خلیفه عثمان در 656. مسلمانها دوران یک نسل را داشتند تا قدرت خود را تحکیم کنند و زمینی را که از بیزانتینی ها گرفته بودند نگهدارند.

هر دو امپراتوری بزرگ در توانائی مشترکی سهیم بودند که آن همچنین، معماوارانه، یک ناتوانی بود و قتیکه همه چیز به بدی پیش میرفت. در کشورهای بیزانتین و ساسانیان، قدرت نظامی بشدت متمرکز شده بود، هر دو به ارتش حرفه ای که با مالیات تامین میشدند متکی بودند. این نسبتاً فراگرد جدیدی بود. در امپراتوری بیزانتین مرزبانان بودند، سربازانی که در امتداد پیش واره مرزی سکونتگری کرده بودند و زمین و حقوق بانها داده شده بود تا از مرزهای امپراتوری دفاع کنند. در دوران نیمه اول قرن ششم این متلاشی شد و با قاسنیدهای بیابان گرد متحدین بیزانتین جایگزین شد. بعد از 582 این هم متلاشی شد و امپراتوری به ارتش آوردگاه معمولی برای دفاع متکی شد. بنظر میرسد که بیزانتینی ها برای یک حمله از صحرا بطور کلی آمادگی نداشتند. کتاب نظامی استراتژیکان که سی.600، آموزش میدهد که چگونه با پارسی ها، ترک ها و آوارها باید جنگید: اما هرگز نامی از عربها نمیبرد، آشکار است آنها بعنوان تهدید قابل ملاحظه در نظر گرفته نمیشدند. اینطور که دیده میشود بجز متحدین عرب عده اندکی از سربازان بیزانتینی کسانیکه کوشش کردند از امپراتوری برضد اشغال گران مسلمان دفاع کنند از مردمان محلی بودند. آنها از قسمت های دیگر امپراتوری بودند که یا بزبان یونانی سخن میگفتند و یا ارمنی بودند. چنین تکاملی در امپراتوری ساسانیان هم جای گرفته بود. در نیمه اول قرن ششم مدیریت توسط خسرو اول (79-531) متمرکز شد، کسبیکه یک ارتش امپراتوری تشکیل

داد که با دریافت‌های مالیاتی پرداخت میشد. مانند **بیزانتینی** ها در دوران یکسانی، **ساسانی** ها تصمیم گرفتند که آنها را دیگر احتیاج به خدمات پادشاه **لخامید** ندارند کسیکه از پیش واره مرزی صحرا دفاع کرده بود. حالا تنها ارتش شاه بود که از کشور دفاع میکرد.

این فراگردها را از راه های زیادی میتوان بعنوان نشانه افزایش توانائی و کمال یافتگی دولت دید، اما این درست نمائی نادرست باعث شد که کشورهای نیرومند ظاهراً بطور غیر منتظره ای بخطر بیافتند. اگر دولت امپراتوری دچار بی نظمی بشود، اگر ارتش امپراتوری در یک رودر رویی اصلی شکست خورده باشد، در آنجا هیچ نیروی مقاومتی وجود نداشت تا مسئولیت دفاع را بعهده بگیرد. در آنجا ارتش های شهری از شهروندان محلی ساخته نشده بودند، و در آنجا چریک روستائی نبود تا فراخوانده شود. قابل توجه است که مکانهایی که **عربها** با مقاومت مداوم روبرو شدند مکانهایی بود مانند **ماورای آمودریا، ارمنستان، کوهستانهای البرز و کوهستان های کنتابرین شمال اسپانیا**، مکان هاییکه همواره خارج از قانون ورزی مستقیم امپراتوری و پادشاهی زمینهای کم ارتفاع بود. در اینجا مردمان محلی فعالانه از وطن (وطن) خود بر ضد اشغالگران دفاع کردند.

در خیلی از مکانهای تسخیر شده بوسیله **مسلمانها** نشانه هائی وجود دارد که اشغال کنندگان از تنش های داخلی امپراتوری های باستانی سود برده اند، این بدین معنی است که، در بعضی موردها، آنها بعنوان آزادکننده ها و یا دست کم بعنوان یک جایگزین قابل تحمل دیده شدند. بعضی وقتها این تنش ها دینی بود: **مسیحی های منوفیزیت مصر و شمال سوریه** مطمئناً دلیل اندکی داشتند تا مقامات **بیزانتینی** را دوست داشته باشند، اگرچه گواهی اندکی وجود دارد که آنها عملاً به اشغالگران کمک کرده باشند. با ویرانی طبقه قانون ورز **پارسی روستائیان سواد** در **عراق** بخوبی ممکن است احساس آسودگی کرده باشند؛ بازرگانان و صنعتگران **سند** گفته شده است با میل با **مسلمانها** بر ضد طبقه قانون ورز نظامی **براهمن** همکاری کردند، در شمال **افریقا بربرها** در نبردهای خود بر ضد اشغالگران جنگیدند، با آنها متحد شدند، بآنها خدمت کردن را اختیار کردند و **بیزانتینی** ها را به سرنوشت خودشان رها کردند.

اجتماع های زیرواره بعد از تسخیر ابتدائی فراگرد فرهنگ مقاومت را بوجود نیاوردند. آنها درباره سختگیری و بیدادگری فرماندارها شکایت کردند اما، تا آنجائیکه ما میتوانیم بگوئیم، هیچ سخنوری و یا نویسنده ای پدیدار نشد تا مخالفت فعالانه ای را بر ضد رژیم تشویق کند. تبلیغات ضد **اسلامی** از منابع **مسیحی** پناه به ادبیات پایان جهان میبرد که در آن یک امپراتور بزرگ و یا شخص قهرمان از خارج خواهد آمد و مردم **مسیحی** را رها خواهد کرد. در این میان، تمام آنچه آنها میتوانستند بکنند دعا کردن و ایمان خود را محکم نگهداشتن بود. دشمنی آنها با دیگر **مسیحی** ها از فرقه های متفاوت، از همه بالا تر **یهودها**، همیشه شدت و فشار بیشتری داشت تا دشمنی آنها با **عربها**. هیچکدام از آوای تسخیر شوندگان تحریک کننده نبود تا دست به عمل بزنند و رژیم تازه را سرنگون کنند.

این وقایع در داخل امپراتوری های **بیزانتین** و **ساسانیان** برای موفقیت تسخیر **عربها** بنیادی بودند. اگر **محمد** در نسلی پیشتر بدنیا میامد و او و جانشینانش بفرستادن ارتشها بر ضد امپراتوری های بزرگ اقدام میکردند، بگو در سال 600، سخت است تصور شود که آنها اصلاً هیچ پیشروی میکردند.

نا توانی موجود ساختار سیاسی بخودی خود موفقیت ارتشهای **عرب** را تضمین نمیکرد. نیروی توانائی در کار بود که نیروهای **مسلمان** را خیلی بیشتر نیرومند و موثر کرده بود که هیچ نیروی بیابانگرد پیش از آن هرگز نبوده است یا هرگز دوباره نخواهد بود.

پیش از این باندازه کافی درباره نیروی تحریک کننده دینی اشغالگران گفته شده است، نیروی اندیشه شهید شدن و تحریک به بهشت رفتن در نبرد. این درآمیخته بود با سنت، اندیشه وفاداری به قبیله و خویشاوندی، و ستایش جنگجوی قهرمان تنها. آمیخته ای از ارزش های فرهنگی اجتماع بیابانگردی و ایدئولوژی مهیب دین جدید بود.

باید بیاد آورده شود که ارتشهای **اسلامی** تسخیر ابتدائی دقیقاً همان بودند - ارتشها. آنها انبوه قبایل بیابان گرد مهاجرت کنندگان نبودند. آنها زنها و گله های خود را، آنها بچه هایشان و مردمان سالمند خود را، در خانه هایشان گذاشتند، در منزل یا چادر. آنها در گروه ها سازمان بندی شدند و فرمانده شان منصوب شده بود، معمولاً بعد از مشاوره، بوسیله خلیفه ها یا امیرها. تنها پس از نایل شدن به پیروزی خانواده آنها به جنگجویان می پیوستند.

آنطور که ما دیدیم، ارتشهای **عرب** دسترسی به تکنولوژی نو نداشتند که دشمنانشان آن را نداشته باشند، همینطور آنها با شمار انبوه فراوان **عربها** در مانده نشدند، اما آنها بعضی برتریهای ناب نظامی داشتند. مهمترین اینها تحرک بود. حقیقتاً شگفت انگیز است مسافتی که با ارتشهای **مسلمان** برای تسخیر پیموده شد. از دورترین جای رسیده در **مراکش** در خاور تا پیشواره های مرزی باختر دنیای **اسلام** در **آسیای مرکزی** 7000 کیلو متر است. در مقایسه، امپراتوری روم از دیوار **هادریان** تا پیشواره مرزی **فرات** کمتر از 5000 کیلومتر بود. تمام این مکانها با ارتشهای تندرو **مسلمان** پیموده و مطیع شدند. بیشتر سرزمینی که آنها عملیات انجام میدادند بی آب و علف و بی پناه گاه بود، و تنها با مردمانی سخت واره و کاردان گذر میشد. ارتشهای آنها بدون قطار تدارکات حرکت میکردند. بنظر میرسد که جنگجویان غذای خود را به همراه خود میبردند و وقتی که آن ته میکشید آنها غذای خود را میخریدند، میدزدیدند و یا طوری دیگر تدارکات را استخراج میکردند. با رژیم غذایی ناچیز بیابانگردان برای بجا ماندن، و داشتن تجربه خوابیدن در شرایط خشن هر دو مردها و حیوانات عادت کرده بودند با مقدار اندکی زندگی کنند. قسمت مهمی از زندگی کردن در صحرا گشتندگی در شب بود، و قتی که هواخنک تر بود و ستاره های کویر برای بکار بردن راه یابی درخشانتر بودند، و در گزارش های تسخیر نوشته شده است که ارتشهای **عرب** در شماری از ستیزها برتری خود را در جنگ های شبانه نشان داده اند. این تحرک بدین معنی بود که آنها میتوانند به داخل کویر عقب نشینی کنند، تا پناه بگیرند، و بعد از شکست تجدید گروه بندی کنند یا دشمن را غافلگیر کنند.

آشکار است که در ارتشهای **مسلمان** کیفیت رهبری خیلی بالا بود. گروه کوچکی از برگزیدگان ساکن شهر **حجاز** تعدادی از مردان بینهایت توانا را تولید کردند، آنها بیشتر از قبیله **قریش** و قبیله های همراه بودند، کسانی که اکثریت فرماندهان ارشد را فراهم کردند، **خالد بن الولید** در سوریه، **عمر بن العاص** در **مصر** و **سعد بن ابی وقاص** در **عراق** تمام آنها رهبران نظامی ممتازی بودند. در نسل بعد ما میتوانیم به **عُقباً بن نفی** در شمال **افریقا**، **طارق بن زید** و **موسی بن نصیر** در **اسپانیا**، **قتیبه بن مُسلم** در **ماورای آمودریا** و **محمد بن اشاق الثقفی** در **سند** بعنوان فرماندهان بزرگ اشاره کنیم. منابع **عربی** همچنین مقدار زیادی درباره شورای جنگ سخن میگویند و فرماندهان پیش از اینکه تصمیم بگیرند جهت اقدام کردن توصیه میپذیرند. این قسمت ساختگی ادبیات است، و طرح شده است تا فعالیت های احتمالی نظامی را معین و به طبیعت دموکراتیک اجتماع ابتدائی **اسلام** تاکید کند، اما ممکن است منعکس کننده کردار اصیل باشد، جائیکه بعد از جریان مشورت و گفتگو تصمیم ها گرفته میشود.

از جهتی ممکن است موثر بودن رهبری محصول سنت سیاسی اجتماع **عربی** بوده باشد. رهبری از نسلی به نسل دیگر در میان خانواده های خویشاوند معینی منتقل میشد، اما در میان آن گروه ها هرکسیکه آرزومند رهبری بود میباید خود را بعنوان یک رهبر ثابت میکرد، و باید به پیروانش نشان میداد که او بی باک، باهوش و دیپلمات است. اگر او مردود میشد، آنها کس دیگری را جستجو میکردند. او همچنین مجبور بود نظر و عقیده کسانی که امیدوار بود رهبری کند بحساب بیاورد. فرزند کسی بودن هرگز شرط کافی نبود. شگفتی ملکه مادر **ایرانی** از اینکه پسران **قتیبه** بزرگ مقام او را بارث نبردند، نشانه یک تفاوت فرهنگی از این نظر بین **ایرانی ها** و **عربها** است. فرماندهان دیکتاتور بی لیاقت احتمال نداشت برای مدت درازی بجا بمانند. **عبیدالله بن ابوبکر** در **افغانستان** و **جنیاد بن عبدالرحمان** در **ماورای آمو دریا** در میان عده کمی هستند که در فرماندهی مردود شدند؛ آنها مدت کوتاهی دوام آوردند و با مفسران شاعر سیاسی زمان خودشان بیرحمانه پوستشان کنده شد.

در آنجا در ساختار فرماندهی **مسلمان** سیمایهای دیگری که به موفقیتشان منجر میشد وجود داشت. منابع منظم و پی در پی به نقش خلیفه ها و امیرها، بخصوص خلیفه **عمر اول (44-634)**، برای سازمان دادن و مدیریت تسخیر تاکید میکنند. تقریباً غیر ممکن است که **عمر** توانسته باشد تمام نامه ها را درباره مذاکرات عملیات نظامی که باو نسبت داده شده است نوشته باشد، اما این داستان واره ها این واقعیت را منعکس میکنند که در آنجا سازمان بندی و کنترل از **مدینه** و بعداً از **دمشق** بدرجه ای نیرومند وجود داشته است. در آنجا نمونه های اندکی وجود دارد که فرماندهان از دستور سرپیچی کرده باشند، و بطور برابر تعداد اندکی شورش برضد مرکز بوسیله فرماندهان در آوردگاه ها و استان های دور افتاده انجام شده است. رویهم رفته این خیلی بیشتر تکان دهنده است، چون با وقایع در امپراتوری معاصر **بیزانتین** در تناقض است، جائیکه پیوسته کارگروارگی نظامی کشور با فرماندهان نظامی شورشی که برای تاج امپراتوری امیدوار بودند ویران میشد. خیلی تکان دهنده است طوریکه تیمسارهای موفق مانند **خالد بن الولید**، **عمر بن العاص**، **موسی بن نصیر** و **محمد بن اشاق** بدون سر و صدا برکناریشان را میپذیرفتند و به مرکز برمیگشتند، تا معمولاً با مجازات و بی آبرویی روبرو شوند.

رکن کلیدی موفقیت تسخیرها شرایط نسبتاً آسانی بود که معمولاً به تسخیر شدگان تحمیل میشد. فرماندهان عرب معمولاً خشنود بودند تا توافقی بکنند که زندگی و دارائی های تسخیرشدگان را تامین میکرد، که شامل داشتن حق به مکان پرستش میشد، در برابر پرداخت خراج و قول اینکه آنها بدشمنان مسلمانها کمک نخواهند کرد. مدافعان شکست خورده شهرهائی که تسخیر شده بودند بعضی وقتها اعدام میشدند، اما در آنجا نمونه هائی هست که تمام جمعیت یک شهر قتل عام شده اند. بندرت در خواست خانه برای مسلمانها برای ساکن شدن وجود داشت، مانند هومز، و یا بندرت هر درخواست دیگری برای هر دارائی بود. همانطور بندرت شهرها و دهکده های موجود عمداً تخریب یا ویران شده است. در اینجا تناقض آشکاری وجود دارد، برای نمونه، با مغولها در قرن سیزدهم، با شهرتی بخوبی سزاوار آنها برای قصابی و ویرانی. اگرچه ما نمیتوانیم در باره این روشن باشیم، ممکن است که عربها، دست کم در ابتدا، کمتر از مردم معمولی درخواست منابع و خدمات میکردند تا پیش واره آنها بیزانتینی ها و ساسانیان، و مالیاتی که آنها تحمیل میکردند ممکن بود عملاً کمتر بوده باشد. تا پایان قرن هفتم نیست که ما درباره گردآوری مالیات ظالمانه شکایت میشنویم. همچنین این مورد میباید بوده باشد که برای خیلی از تسخیرشدگان عربها شگفتی یک فصل بنظر میرسیدند که احتمالاً هرگز دوباره اتفاق نخواهد افتاد: بهتر بود که پرداخت کنی و سند را امضا کنی تا خطر یورش بشهر را بکنی، تا مردان کشته شوند و زنان و بچه هایت به بردگی فروخته شوند.

پس از تسخیر سربازان عرب خیلی زود به سکونتگری در مکانهای جدیدی که بتازگی تسخیر کرده بودند آغاز کردند. آنها وقتیکه اینکار را کردند معمولاً همیشه از مردمان محلی جدا شده بودند. آنها در عراق در سه شهر جدید مسلمان، کوفه، بصره و موصل متمرکز شده بودند. سکونتگری عربها در مصر ابتدا محدود شده بود به فاستات که بیشتر آن بروی زمین باز ساخته شده بود؛ در افریقا سکونگاه ابتدائی اصلی در شهر جدید قیروان جای گرفت، در حالیکه در خراسان بزرگترین سکونگاه عربها در مرو بود، جائیکه یک بخش کامل بیرون از دیوارهای شهر باستانی ساسانیان ساخته شد. در سوریه، عربها تمایل داشتند سکونتگری کنند بیرون دیوار شهرک های موجود مانند چالکیس و آلبو، تا ملکی را در مرکز شهر صاحب شوند. این بمقدار زیادی مانع میشد از برخوردهای اجتناب ناپذیر که بین ارتش تسخیر کننده و ساکنان محلی برمیخواست اگر آنها خیابانهای باریک و میدانها را شریک میشدند.

تسخیر عرب همچنین از جهت جغرافیائی پراکنده بود. عربها در امتداد راه اصلی سواری میکردند، و آنها یورش میبردند یا تسلیم شهرهای اصلی را میپذیرفتند. اما دورتر از بزرگ راه، در کوهستانها و دره های دور افتاده، در آنجا میباید اجتماع هائی میبودند که هرگز یک عرب را ندیده بودند، کسانیکه تنها هفته ها، ماه ها یا حتی سالها بعد شنیدند که آنها دیگر بوسیله امپراتور یا شاه قانون ورزی نمیشوند. کوهستانهای آذربایجان، یک جبالی در جنوب دریای مازندران، کوههای کردستان، بلندیهای اطلس جنوب مراکش، کوهستانهای گردوس در اسپانیا احتمالاً تمام جاهائی بودند که مسلمانهای عرب بندرت دیده میشدند. تنها در دو یا سه قرن پس از تسخیر ابتدائی بود که مبلغین مسلمان، تاجرها و ماجراجوها باین سرزمینها وارد شدند و به پراکندن دین جدید و خبر درباره قانون ورزان سیاسی جدید آغاز کردند. مزیتی برای مردم این مکانها وجود نداشت تا در مقابل اشغال کنندگان مقاومت کنند، چون اشغال کنندگان بسادگی از آنها گذشته بودند.

ما مکرر دیده ایم، تسخیر کنندگان **مسلمان** به جمعیت اخیراً زیرواره برای دیگر شدن به **اسلام** فشار اندکی وارد کردند و یا اصلاً فشار وارد نکردند. هر تلاشی برای دیگر شدن اجباری احتمالاً دشمنی آشکار و خشم گسترده ای را تحریک میکرد. آنطور که بود، توان ورزان **مسلمان** با سرپرستان **کلیساها** و دیگر موسسات دینی که حالا در دایره توان آنها بودند رابطه کاری برجا کردند. وقتیکه دیگر شدن فرا رسید آن نتیجه فشار مالی سالیانه و نیاز به فرار کردن از مالیات انفرادی منفور بود، اما همچنین چونکه دیگر شدن یک فرصتی را فراهم میکرد برای فرار کردن از محدودیت های اجتماعی و جزئی از طبقه جدید قانون ورز شدن. همیشه برای هر کس که میخواست کارواری نظامی داشته باشد **مسلمان** بودن ضروری بود. با رسیدن قرن دهم، و پیش از آن در بعضی مکانها، خیلی سخت شده بود تا یک پیشه کارمندی موفق در دستگاه دولتی غیر نظامی داشت بدون اینکه یک **مسلمان** بود. کلید دلربایی ایمان جدید اجبار نبود نیروی جاذبه بود.

در دوران قرن اول، امپراتوری **مسلمان** اجتماعی باز بود. برگزیدگان این امپراتوری جدید **مسلمان** بودند و **اسلام** ادعا میکرد دین تمام انسانیت است. عضویت هیچ دیگر شده ای را در این برگزیدگان جدید کسی نمیتوانست رد کند. در تناقض، شهروندی **رومی** یا عضویت در خانواده اشرافی **پارسی** یک موقعیت انحصاری و خصوصی بود که میباید از آن دفاع میشد بوسیله کسانی که از آن بهره میبردند. با دیگر شدن به دین جدید **اسلام**، مردمان تسخیر شده نمیتوانستند پیشرفت کنند و تسخیر کننده بشوند، عضوهای طبقه قانون ورز جدید بشوند و، دست کم مفروضاً، با دیگر **مسلمانها** برابر شوند. البته، مشکلات بزودی برآمدند و در آنجا برخوردهایی خشن پر دوام بین **مسلمانهای قدیمی** و جدید **عرب** و یا غیر **عرب** در گرفت، اما این نمیتوانست این واقعیت را از بین ببرد که **اسلام** بروی همه باز بود.

این جهت دیگر سقوط نظم اجتماع قدیم و مرزهای طبقاتی است که منابع اشرافی **پارسی** این دوران برای آن زاری میکردند. در آنجا تعدادی نمونه های دیدنی از این پیشروی بود. **نصیر** یک زندانی جنگی بود، احتمالاً با نسب فقیر **ارمنی**، که در یکی از جنگجویی های ابتدائی **عرب** در **عراق** دستگیر شده بود. او به **اسلام** دیگر شد و پسر او **موسی** پیشرفت تا فرماندار شمال **افریقا** شد و فرمانده عالی نیروهای **مسلمان** در تسخیر **اسپانیا** گردید. در سطح ناداری وبی چیزی، روستائی که از اطاعت کردن از دستور دهقان **پارسی** زمین دار در **عراق** خود داری کرد، **کاپتیک هائی** که انتخاب کردند ترجیح دهند در شمال **افریقا** بمانند تا مجبور شوند به مکان بومی **مصری** خود برگردند، یا مردان محلی که در ارتشهای **عرب** در ماورای دریا خدمت کردند ممکن است همه آنها آمدن **مسلمانها** را بعنوان یک فرصت که خود را بهتر کنند دیده باشند، و از آزادی و فرصت هائیکه با نظم جدید فراهم میشد بهره برداری کنند.

مسلمانهای ابتدائی با خود یک فرهنگ بزرگ متکی بخود آوردند. خدا با آنها سخن گفته بود بوسیله پیغمبرشان، به **عربی**، و آنها آورنده دین حقیقی بزبان خود خدا بودند. این جالب است که اینها با اشغالگران **آلمانی** باختر اروپا در قرن پنجم مقایسه شوند. وقتیکه آنها سرزمین امپراتوری **روم** را اشغال کردند، آنها خدای قدیمی خود را رها کردند و به **مسیحیت** دیگر شدند، دین امپراتوری که آنها تازه تسخیر کرده بودند، و، تا آنجا که ما میدانیم، هیچکس ادعا نکرد که خدا **آلمانی** سخن میگوید. این اعتماد بنفس فرهنگی بدین معنی بود که **عربی** زبان مدیریت دولت

و زبان فرهنگ فرازند جدید بشود. هرکس که آرزومند بود تا کاملاً در دولت و فعالیتهای روشنفکرانه شرکت کند میباید با سواد و ترجیحاً **مسلمان** باشد. دوباره تناقض با **آلمان** غربی آشکارکننده است. در اینجا **لاتین** زبان مدیریت دولتی و فرهنگ فرازند باقی ماند دست کم تا قرن دوازدهم، طبقه قانون ورز جدید عنوان های **لاتین** را اختیار کرد مانند دوک (داکس) و کنت (کامز)، و زبان **آلمانی** تنها بعنوان لهجه بومی بجاماند. عنوانهای **مسلمان**، خلیفه، امیر و والی (فرماندار) همه آنها ریشه ای **عربی** دارند.

باوجود این، تسخیر پیشواره دیگر شدن بود. آن چارچوب سیاسی و اجتماعی را برجا کرد که در آن جریان بسیار آرامتر افزایش تغییر کردن **باسلام** میتوانست جای بگیرد. با رسیدن سال 1000، این ممکن است که اکثریت جمعیت در تمام مکانهای متفاوتی که با سال 750 تسخیر شده بودند **مسلمان** بودند.³ تسخیر باعث دیگر شدن نشد اما آن یک ضرورت اصلی بود: بدون تسخیر **اسلام** ایمان غالب در این مکانها نمیشد.

موفقیت تسخیر **مسلمان** محصول مجموعه ای از شرایط یگانه بود و سخنوری ساده یک ایمان یکتا پرستی جدید. سیمایهای زیادی در **اسلام** وجود داشت که آنرا برای **مسیحی ها** و **یهودها** نزدیک شدنی میکرد. **اسلام** یک پیغمبر، یک کتاب مقدس، شکل برجا شده دعا کردن، غذای ویژه و قوانین خانواده داشت. **ابراهیم** و **مسیح** هر دو پیغمبرهای بزرگی در سنت **اسلامی** بودند. از آغاز **اسلام** خود را بعنوان دین جدید برجا کرد، اما آن یکی بود که ادعا میکرد بجای نابود کردن یکتا پرستی های قدیمی آنها را بهتر میکند. آن هیچکدام از عجایب، بگوئید، بودانیسم را نداشت. این همانندی ها، این سنت مشترک، میباید به دیگر شدن را کمک و تشویق کرده باشد.

از جهت های زیادی پذیرش قانون ورزی **مسلمان** نتیجه سیاست **مسلمانان** در برابر دشمن بود: تقریباً همیشه تسلیم به اشغالگران، ساختن شرایطی و پرداخت مالیات به مقاومت کردن تا آخرین نفر ترجیح داشت. **مسلمان** و **عرب** شدن که در پی تسخیر در مدت دو یا سه قرن آمد اگر تسخیر سیاسی پیش از آن موفق نشده بود نمیتوانست پدیدار بشود، اما آنها نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر آن تسخیر نبودند. بجای آن، آن نتیجه اندک اندک و تقریباً صلح آمیز این واقعیت بود که مردم بیشتر و بیشتری میخواستند خود را با فرهنگ غالب زمان خود شناسائی کنند و در آن شرکت کنند.

در تحلیل نهائی، موفقیت تسخیر **مسلمان** نتیجه طبیعت بی ثبات و فقر پس از آن در تمام دنیای روم بود که **عربها** به آن آمدند، و سختوارگی و بخود متکی بودن جنگجویان بیابانگرد و برانگیزی و کیفیت باز دین جدید **اسلام** بود. 2010/2/14

-
- برای این پیشواره مرزی، نگاه کنید به جی. اف. خالدان و ا.ج. کندی، "مرز عرب و بیزانتین در قرن های هشتم و نهم: سازمان بندی نظامی و اجتماعی در 1. سرزمین های مرزی"، زورونیک رادو ویزانتولوج 19 (1980): 79-116، تجدید چاپ در ا.ج. کندی، بیزانتین و اسلام اولیه باختر نزدیک (آلدرشات، 2006)، لاتین #.
- 2 سی. فاس، "پارسی ها در آسیای کوچک و پایان عهد عتیق"، بررسی تاریخی انگلیسی 90 (1976): 47-721، تجدید چاپ در ایدم، تاریخ و باستان شناسی بیزانتین در آسیای کوچک (آلدرشات، 1990)،
- 3 برای کفتمان کلاسیک دیگر شدن به اسلام، نگاه کنید به ار. بولیت، دیگر شدن به اسلام در قرون میانه. یک انشأ در تاریخ کمیته (کمبریج، مین، 1979).
همچنین نگاه کنید به ایدم، اسلام: دیدواره ای از گوشه (نیویورک، 1994)، ص ص. 66-37، برای جریان دیگر شدن.